

بسم الله الرحمن الرحيم

تکمله:

بحث در جهت اول یعنی بیان نظریه سوّم یعنی مسأله تعدّد و وحدت امر، در مقام تبیین فرق اساسی میان واجب تعبّدی و توضلی بوده است. بیان شد که در مقام تفسیر این نظریه دو احتمال مطرح شده است که هر دو مبتلای به اشکال می باشند. ما نیز در ادامه وجهی را در تفسیر تعدّد و وحدت امر در واجبات تعبّدی و توضلی بیان نمودیم. تفسیر مذکور اگر چه بیان کننده مدّعی قائلین به تعدّد امر در جهت کیفیت اخذ قصد قربت نبود و در حقیقت تفسیری از نظریه اول یعنی اخذ قصد قربت در متعلّق امر می باشد، لکن در حدّ خود تفسیری مناسب بوده و عاری از اشکالات گذشته می باشد. در پایان شایسته است در جهت تکمیل بحث، فرمایشی که شهید صدر «رحمة الله علیه» در جهت تفسیر تعدّد امر در واجبات تعبّدی دارند، ذکر شود.

**ایشان می فرمایند:** فرق میان واجب تعبّدی و توضلی در آن است که امر توضلی، امری است که به جهت ناشی شدن آن از غرضی که با انجام ذات عمل در خارج حاصل می شود، به محض انجام ذات عمل ساقط می گردد، بدون اینکه نیازی به تبدیل آن به امری جدید باشد. و اما امر تعبّدی، امری است که اگر چه با انجام ذات عمل ساقط می شود، چون فرضاً متعلّق آن چیزی جز ذات عمل نیست، لکن پس از سقوط، به امر جدیدی از طرف مولی تبدیل می گردد. چون ناشی از غرضی است که جز با انجام عمل با قصد قربت حاصل نمی گردد. لذا اگر مکلف پس از صدور امر اول، با قصد قربت متعلّق آن را انجام دهد، این امر به کلی ساقط می شود، بدون اینکه تبدیل به امر جدیدی شود. و اما اگر متعلّق آن را بدون قصد قربت انجام دهد، اگر چه این امر ساقط می شود، چون فرضاً متعلّق آن چیزی جز ذات عمل نبوده، لکن تبدیل به امر دوّمی می شود که متعلّق آن نیز ذات عمل می باشد. در این صورت نیز، چنانچه مکلف امر دوّم را به قصد قربت امتثال نماید، این امر به کلی ساقط می شود، بدون اینکه تبدیل به امر سوّمی گردد و در غیر این صورت، تبدیل به امر سوّم می شود و هکذا ...

<sup>۱</sup> - ایشان در بحوث فی علم الاصول (تقریرات مرحوم عبد الساتر)، جلد ۴، صفحه ۲۴۷، بعد از بیان دو شقی که در کلام محقّق خراسانی مطرح شده بود یعنی حکم به سقوط امر اول و حکم به عدم سقوط امر اول می فرمایند: «و فی مقام الجواب یقال، بأننا نختار الشق الأول، و هو أن الأمر الأول المتعلق بالمطلق یسقط بعد الإتيان بذات الفعل، و لکن رغم هذا فإن سقوط الأمر الأول یكون من باب تعدّر بقائه لا من باب استيفاء غرضه، و ذلك لأن الغرض شیء وحدانی قائم بمجموع الأمرین و لا یستوفی إلّا بالإتيان بالصلاة مع قصد القربة، إذن فسقوط الأمر الأول یكون سقوطاً اضطرارياً و ليس سقوطاً استيفائياً، و حينئذ إذا كان الأمر كذلك و كان الغرض محفوظاً، فنفس ذاك الغرض المحفوظ یستدعی خطاباً آخر و إنشاء أمر آخر علی طبقه من جدید، فإن ابتلی الأمر الثانی بنفس ما ابتلی به الأمر الأول و سقط سقوطاً اضطرارياً فلا بدّ أن ینشئ أمراً آخر أيضاً، و هکذا حتی یحصل بحسب الخارج السقوط باستيفاء الغرض، و هو الإتيان بالصلاة مع قصد امتثال الأمر، و بهذا یتبین أن الأمر الثانی لم یرتفع موضوعه، لأن موضوعه امتثال الأمر المتعلق بذات الصلاة، و الأمر المتعلق بذات الصلاة إن سقط شخص من أشخاص سقوطاً اضطرارياً، أنشئ شخص آخر من أشخاصه حتى یسقط سقوطاً استيفائياً بالإتيان بالصلاة مع قصد القربة، إذن فلا إشکال من هذه الناحیه».

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی

#### نقد استاد معظم بر فرمایش شهید صدر «رحمة الله عليه»:

قطع نظر از اینکه فرمایش ایشان، تفسیری دیگر در جهت تحلیل نظریه سوّم نیست، چون در این نظریه، در واجب تعبّدی فقط دو امر و در واجب توضلی یک امر ادّعا شده بود، در حالی که در مدّعی فوق، تعدّد امر در واجب تعبّدی محدود به دو امر نمی باشد، بلکه گاه به یک امر منتهی می شود و گاهی هم منجز به صدور چندین امر می گردد. لذا این ادّعا، نظریه جدیدی در باب تفسیر تعبّدی و توضلی بوده و از ظاهر عبارت ایشان نیز بر می آید که در صدد بیان تفسیر جدیدی از واجب تعبّدی و توضلی می باشند؛ ایراد اساسی آن است که مدّعی مذکور، تالی فاسدی دارد که خود ایشان نیز ملتزم به آن نمی شوند و آن اینکه اوامر بتوانند بدون تحقق اطاعت و یا معصیت، ساقط گردند. چون طبق این تفسیر، متعلّق امر در واجب تعبّدی، ذات فعل علی نحو الاطلاق بوده و لذا با انجام متعلّق امر یعنی ذات فعل، امر ساقط می گردد، در حالی که نه اطاعتی حاصل شده است و نه معصیتی. چون از طرفی فرضاً مکلف، متعلّق امر یعنی ذات فعل را امتثال نموده و از آن سرپیچی نکرده است و از طرف دیگر، اگر اطاعت حاصل می شد نیازی به تجدید و تبدیل دوباره امر و جعل امر دوّم و یا سوّم نبود.

#### «و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین»

---

<sup>۱</sup> - البتّه ایشان نیز در ادامه، تفسیر مذکور را نپذیرفته و از زاویه ای دیگر، آن را مورد نقد قرار داده و می فرمایند: «نعم یبقی واردا فی المقام مدّعی الاستحالة، و هو إشکالنا الذی حَقَّقناه فیما تقدم، و ذلك بأن یقال، بأن الأمر الثانی یكون لغوا حیثنذ و غیر قابل للمحرکیّة، لأنّه کان المراد منه التوصل إلى قصد الامتثال، و المفروض أن الأمر الأول بنفسه یكفی لذلك، لأنّه کلّما مات هذا الأمر و سقط سقوطا اضطراریا أتى به من جدید.

و بعبارة أخرى، و إن فرضنا أن الأول قد یسقط بشخصه، فهو لا یسقط بنوعه، لأنّه لم یؤتی بالصلاة مع قصد القربة، فالغرض یبقی محفوظا فی فرد آخر فی نوعه، و معه لا فائدة للأمر الثانی. و إن شئتم قلتم، أن الأمر الأول، إن سقط بنوعه أيضا كما یسقط بشخصه عند الإتيان بالصلاة بلا قصد القربة، فالأمر الثانی یبقی بلا موضوع، فیسقط. و إن حفظ بنوعه، و سقط بشخصه، فهو كاف فی حصول المقصود كما عرفت».